

تامل کوتاه

ضرورت مواجهه پدیدار‌شناسانه با غرب



بیژن عبد‌الکریمی

● هدف این مقاله برجسته‌کردن رویکرد پدیدارشناسانه هم در مواجهه با سنت تاریخی خودمان و هم با غرب و به‌چالش کشیدن شیوه‌های مواجهه غیرپدیدارشناسانه با تاریخ به‌طور کلی و با سنت تاریخی خودمان از یک سو، و با فرهنگ و تمدن غرب از سوی دیگر و به‌طور خاص است. نگارنده این مقاله معتقد است که تفکر آینده بشری و نیز تقدیر تاریخی آینده ما ایرانیان به‌طور کلی از رهگذر رویکرد پدیدارشناسانه عبور خواهد کرد.

پدیدارشناسی، در معنایی بسیار عام و کلی چالشی است با همه پیشداوری‌ها و نظام‌سازی‌های جزئی متافیزیکی، ایدئولوژیک و تنولوژیک. در همه رویکردها و نظام‌های‌های جزئی، پدیدارها در پای مفروضات و موضع‌گیری‌های جزئی پیشین قربانی شده، لذا حقیقت می‌میرد. پدیدارشناسی رویکردی است که تأکیدش بر این امر است که هدایت مسیر پژوهش باید با پدیدار و موضوع مورد پژوهش باشد و تفکر محتوای خود را باید از ایزه مورد مطالعه و نه از مفروضات یا مواضع جزئی پیشین متافیزیکی، سیاسی، ایدئولوژیک یا تنولوژیک پژوهشگر اخذ نماید. پدیدارشناسی بر وصف انکشافی پدیدارها تأکید داشته، یادآور می‌شود با غفلت از وصف انکشافی پدیدارها، تفکر و پژوهش مضمون و محتوای حقیقی خود را از کف می‌دهد. پدیدارشناسی می‌خواهد به این امر توجه دهد که تفکر و پژوهش نباید بکوشد بر پدیدار چیره شود و پژوهشگر باید بداند که یک چنین چیرگی‌ای از اساس امکان‌پذیر نیست، لذا نظریه‌نایند به‌منزله ابزاری برای چیرگی بر پدیدار تلقی شود، بلکه نظریه فقط چشم‌اندازی است تا پدیدار خود را در آن آشکار سازد. عشق و احترام به پدیدارها شرط تفکر کن است. ما باید از پدیدارها بیاموزیم و افسار هدایت تفکرمان را به آن بسپاریم، بی آنکه بکوشیم به آن درس دهیم. البته می‌توانیم از پدیدار پرسش کنیم، اما نمی‌توانیم پاسخ را به دهانش بگذاریم. البته می‌توانیم پاسخ را به دهان پدیدار بگذاریم، لیکن آن‌گاه است که محتوای تفکر و نظریه ما از کف خواهد رفت. این ماییم که خود را با پدیدارها باید هماهنگ کنیم و نه پدیدارها را. ما پدیدارشناسی، نه لزوما در معنای خاص و محدود «هوسری» آن، بلکه در معنای عام و گسترده‌ای که اینجانب از آن مراد می‌کنم، تجدیدعهد تازمای با وجود و حقیقت است. آینده حیات اجتماعی ما مسلمانان و ایرانیان و خروج ما از بحران‌های کنونی‌مان به مدیریت و سرکردگی رویکردی از سنخ رویکرد پدیدارشناسانه با مسایل و پدیدارها، از جمله با فرهنگ و تمدن غرب خواهد بود و نه با سنت گرایان و اصحاب تنولوژی و نه با روشنفکران سکولار ما، که پدیدارها را در پای مفروضات خوش آرزایی می‌کنند.

باید توجه داشت سخن در این نیست که همه ما یا رهبران جریان‌های اجتماعی باید با جریان یا رویکردهای گوناگون پدیدارشناسی آشنایی پیدا کرده، که به مطالعه پدیدارشناسی بپردازند، بلکه همه سخن در این است که آنها باید رویکردهای پدیدارشناسانه را در نحوه تفکر خویش و در مواجهه با پدیدارها به کار برند.

از نظر نگارنده، هم سنت‌گرایان ما، در معنای عام کلمه، و هم نوگرایان ما، بر اساس رهیافتی غیرپدیدارشناسانه و با تحمیل مفروضات خویش و ایدئولوژیک و سیاسی خویش هم با سنت تاریخی خودمان و هم با تاریخ، فرهنگ و تمدن غرب مواجه می‌شوند. اما بخش دیگری از جامعه ما، که در اینجا با تعبیر بسیار کلی «نوگرایان» از آن تعبیر شده است، وجود دارد که هر چند به لحاظ سیاسی و ایدئولوژیک در مقابل سنت‌گرایان قرار گرفته، می‌کوشد به‌مقاومتی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در برابر آن بپردازد، لیکن از منطقی مشترکی با آنان برخوردار بوده، آنان نیز با منطقی مشترک، لیکن در جهتی مخالف هم با غرب و هم با سنت تاریخی خویش برخورد می‌نمایند. این مقاله خواهان اثبات این امر است که سنت‌گرایان به دلیل مواجهه غیرپدیدارشناسانه با فرهنگ و تمدن غرب و تحمیل مفروضات خویش به پدیدار تاریخی فرهنگ و تمدن غرب و مواجهه با این تمدن، بر اساس اساس ارزش‌های سیاسی و ایدئولوژیک خویش، از امکان ارتباط و برقراری دیالوگ با تمدن جدید غرب و لذا جامعه جهانی، برخوردار نیستند. همچنین، سنت‌گرایان ما به دلیل مواجهه غیرپدیدارشناسانه با سنت تاریخی خودمان از احیای سنت تاریخی خودمان نیز ناتوانند. از سوی دیگر، نوگرایان ما نیز به دلیل مواجهه غیرپدیدارشناسانه با سنت تاریخی خویش و تحمیل ارزش‌های ایدئولوژیک خویش به سنت تاریخی‌مان از امکان فهم و برقراری دیالوگ با آن، و لذا با بخش غلیظی از توده‌های وسیع جامعه که براساس جهان‌بینی و ارزش‌های سنت تاریخی خود زیست می‌کنند، ناتوانند و هم به دلیل شیفتگی به عقایدت مدرن قدرت فهم و تحلیل تمدن جدید غرب و مواجهه پدیدارشناسانه با آن را ندارند. بر اساس این مقدمات، نگارنده خواهان این نتیجه‌گیری است که نه جریان سنت‌گرای و نه نوگرایان ما نمی‌توانند ما را در برون‌شد از بحران‌های نظری و عملی دوره کنونی یاری داده، هژمونی جامعه ایران به دست رهیافت‌های پدیدارشناسانه در مواجهه هم با سنت تاریخی خودمان و هم با فرهنگ و تمدن جدید غرب خواهد بود.



صادق حقیقت

علوم انسانی در مقابل علوم طبیعی و زیستی است که به شناخت نهادهای انسانی و جاندار می‌پردازد. به شکل مشخص، از دهه ۱۹۸۰ فعالیت‌هایی توسط مسلمانان در مالزی و آمریکا (المعهد العالمی للفکر الاسلامی) برای اسلامی‌سازی علوم انسانی شروع شد، و بر ایران اسلامی پس از انقلاب نیز تأثیر گذاشت. اسلامی‌سازی که در زبان انگلیسی از آن با Islamization و در زبان عربی از آن به «اسلمه العلوم» تعبیر می‌شود، نهضت علمی‌ای بود که در سه دهه اخیر، بالاخص در سه کشور فوق رواج یافت، و سعی داشت علوم غیراسلامی را به شکلی اسلامی سازد. اگر بخواهیم بین Islam-ization و Islamification تمایز قابل شومیم، باید بگویم اصطلاح اول به اسلامی‌سازی دانش‌ها و اصطلاح دوم به اسلامی‌سازی جامعه مربوط می‌شود.
متمرکز بحث اسلامی‌سازی بر علم (science) است، اما به نظر نمی‌رسد محدود به آن باشد؛ چراکه در خصوص اسلامی‌شدن فلسفه و فلسفه سیاسی نیز بحث وجود دارد. به‌هر حال، بحث بر سر این است که علوم انسانی چگونه و در چه ابعادی (در پیش‌فرض‌ها، در روش یا در غایات) ممکن است تغییر کند؛ و به تعبیر کلی‌تر (اسلامی‌سازی و بومی‌سازی دانش)، آیا علوم تجربی نیز بومی و اسلامی می‌شوند؟

از بومی‌سازی و اسلامی‌سازی تعاریف مختلف و گاه ناهمگونی به دست آمده است. این دو اصطلاح دچار آشفتگی در تعریف هستند و در صورت نرسیدن به تعریفی واحد، چارهای جز تعیین مراد نمی‌ماند. فارغ از تعاریف متعدد و اختلافی، مقصود از «علم اسلامی» کشف، تدوین، ابلاغ و نشر معرفت از زاویه جهان‌بینی اسلامی درباره جهان، زندگی و انسان است. پاسخ به سوال اسلامی‌سازی علوم بین وجود و عدم، یا به بیان دیگر، بین صفر و صد، نیست. علم اسلامی از چند جهت امکان معرفتی جهت محقق شدن دارد و از طرف دیگر، با مشکلات و چالش‌هایی نیز روبه‌روست. شاید بتوان گفت مقصود از «بومی‌سازی» عبارت است از انطباق علوم مربوط به جهانی دیگر، دنیای متحد، با شرایطی زمانی و مکانی خاص (همانند شرایط ویژه ایران اسلامی پس از انقلاب). حداقل مفروضات بومی‌سازی دو نکته است: اینکه علم متنوع و بریده‌شده از شرایط خاص اجتماعی و فرهنگی ممکن یا نافع نیست و اینکه امکان تطبیق دانش بر شرایط خاص وجود دارد. البته همه سخن در شیوه بومی‌سازی و ابعاد آن است.

ابتدا می‌توان به جهات امکان «علم اسلامی» پرداخت. اسلامی‌سازی به معنای عوض‌شدن فضای فکری محقق محل اختلاف نیست. پس، اگر مقصود از اسلامی‌سازی این باشد که فضای فکری محقق دینی شود، کمتر کسی با آن مخالفت دارد. طبق این فرض، روحیه و فکر یک فیزیکدان دینی و اسلامی می‌شود؛ و بنابر قاعده «از کوزه همان برون تراود که در اوست» هر آنچه وی می‌اندیشد، اسلامی خواهد بود.

از این فرض که بگذریم، همان‌گونه که خواهد آمد، بین علوم مختلف باید تفکیک قابل شومیم؛ چراکه برخی علوم، مثل فقه و کلام، دینی و اسلامی‌اند، و



استوارت هال ترجمه مهرداد امامی

نخنگان از بحران سرمایه‌های جهانی به منظور تحکیم مجدد قدرت استفاده می‌کنند. با این حال، زمانی برای عقب‌نشینی باقی نیست. مانیفیست ما رُوس آلتراتیو را ترسیم‌می‌کند.

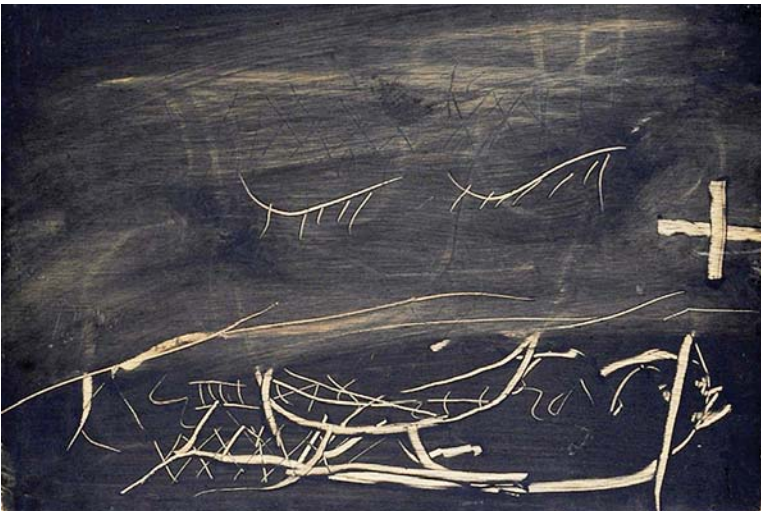
بحران در نظام اقتصاد جهانی که به سبب سقوط بانکداری در سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸ ایجاد شد، لحظه‌ای نوین را در تکامل سرمایه‌داری جهانی تسریع کرده است. نوظهوری این بحران به‌طور کلی در کشه است.

برخی از بحران‌های پیشین که معروف‌ترین آنها سقوط و رکود عظیم دهه ۱۹۳۰ بود، تغییر اجتماعی رادیکالی به‌وجود آوردند: دولت رفاه، سیاست جدید (New Deal) و نیز ظهور فاشیسم. در پنج سال گذشته گروه‌های اعتراضی از قبیل جنبش تسخیر (Occupy) پدیدار شده‌اند و علیه سیاست‌های ریاضتی فزاینده مقاومت کرده‌اند. با این حال، هنوز گسستی در نظام یا ایدئولوژی حاکم رخ نداده است. در واقع، نخنگان از بحران در اروپا و آمریکای شمالی به‌منظور پیشبرد پروژه نئولیبرال بهره برده‌اند و جملات بی‌رحمانه‌ای به شاخص‌های حقایلی سطح زندگی، سروس سلامت همگانی (NHS) و دولت رفاه در شکل بریتانیایی آن کرده‌اند.

تجزیه مستعمرات پساجنگی بریتانیا، پروژه مرکزی یکی از ترفق‌گانیگزترین شخصیت‌های سیاسی جناح راست جدید بریتانیا یعنی مارگارت تاجر بود. مراسم تشییع جنازه تاجر در هفته گذشته قرار بود که او را به‌عنوان نماد ملت‌ی متحد جایزند و تکمیل‌کننده سه دهه اقدامات سه رژیم سیاسی-تاجرچسم، حزب کارگر جدید و دولت ائتلافی- باشد تا بریتانیا را از اساس تغییر شکل دهد. همان‌طور که دیوید کامرون به بی‌بی‌سی گفت: «همه ما اکنون تاجرچست هستیم» تاجر مرده است، زنده‌باد تاجرچسم.

اندیشه

اسلامی‌سازی؛ شرایط، امکان و امتناع



اسلامی‌سازی آنها معنای محصلی ندارد. ما همچنین به تمایز دیگری نیاز داریم: تفکیک بین پیش‌فرض‌ها، روش و غایات علوم. سیاست اسلامی غایت‌گرایانه است و ازاین‌جهت در مقابل سیاست عرفی‌گرا و نتیجه‌گرا، اعم از فایده‌گرا و عملگرا، قرار می‌گیرد. حامیان اسلامی‌سازی ضدسکولارند؛ چراکه قرائت حداکثری از دین با سکولاریسم ناسازگار است. به همین ترتیب، سکولارها نیز به اسلامی‌سازی اعتقادی ندارند. البته، از حیث نظری، می‌توان اسلامی‌سازی را با درجاتی از تکثر قرائت‌ها قابل جمع دانست. سیاست اسلامی هم به اعتقاد نگارنده غایت‌گرایانه است و با نگرش پسینی به تاریخ اندیشه سیاسی اسلامی نیز می‌توان دریافت که نگرش غایت‌گرایانه، به دلیل وامداری از فلسفه سیاسی یونان، غلبه مطلق داشته است. از نظر معرفتی، قایلان به اسلامی‌سازی لازم است بین دو طرف را به نحوی از انحا جمع کنند: ازاین‌جهت که به حقایق فرازمانی و فرا مکانی اعتقاد دارند، مطلق‌انگارند، همان‌گونه که به جهت جفاکردن شرایط خود از دیگران نسبی‌انگار تلقی می‌شوند. پس، معتقدان به اسلامی‌سازی باید راهی بین نسبی‌گرایی و مطلق‌گرایی پیدا کنند. هرچند ممکن است راهی بینابینی پیدا شود. به نظر می‌رسد سه مبنای قابل جمع بتوانند گره از این معما بکشایند: نظریه اعتباریات مابعدا-اجتماع، نسبی‌بودن حقوق و مبانی

اسلامی‌سازی و جامعه ایران در شاخه‌های علوم انسانی

گروه اندیشه: به مناسبت دوم اردیبهشت، سالروز انقلاب فرهنگی، دانشجویان دانشگاه مفید یکی از پیامدهای مهم و تأثیرگذار این واقعه مهم را مورد نقد و بررسی قرار دادند. بی‌شک مهم‌ترین نتیجه این انقلاب اصلاحی، اجرا و گسترش نظریه اسلامی‌سازی بود. مقصد اولیه این نظریه، علوم انسانی دانشگاهی بود. علوم‌ی که بیش از تالیف، مجالی برای ترجمه پدید آورده بودند و بیش از نظریه‌سازی، در این علوم شاهد تقریر و تشریح نظر به‌های پیش‌ساخته بودیم اما این منظور تنها مقصد این نظریه نبود، بلکه شاهد آن بودیم که اثرات این انقلاب در علوم انسانی به سطح جامعه نیز نفوذ کرد و تحول تئوری‌های مکتوب، تغییرات مشهودی در سطح جامعه پدید آورد. در این راستا، موضوع اسلامی‌سازی علوم انسانی، با حضور چهار نفر از استادان مطرح علوم انسانی، قدیم‌قدیم، از مایهات اسلامی‌سازی به معنای عام آن، تا امکان و عدم‌امکان اسلامی‌سازی علوم بررسی شد و سپس تقریر رسمی اسلامی‌سازی مورد نقد و بررسی قرار گرفت و در نهایت، مساله اسلامی‌سازی در یکی از مقولات اجتماعی یعنی تقابل با فرهنگ و تمدن غرب بررسی شد. این همایش در روزهای دوم و سوم اردیبهشت سال جاری، با تلاش اعضای کلون فرهنگی دایره، انجمن علمی علوم سیاسی، فلسفه، حقوق و اقتصاد دانشگاه مفید و با حضور ناصر قربان‌پای(عضو هیات علمی و مدیر گروه حقوق دانشگاه مفید)، ناصر الهی (عضو هیات‌علمی و مدیر گروه اقتصاد دانشگاه مفید)، صادق حقیقت (عضو هیات‌علمی علوم سیاسی دانشگاه مفید) و بیژن عبدالکریمی (عضو هیات‌علمی دانشگاه آزاد) در قالب سلسله نشست‌های مقدماتی کرسی آزاداندیشی و به صورت سخنرانی و پرسش‌وپاسخ دانشجویی بر گزار شد.

مانیفیست کیلبرن: چالش ما با تفوق نئولیبرالی

لحاظ اجتماعی آسیب‌پذیر مانند زنان، کهنسالان، جوانان و اقلیت‌های قومی، تضعیف کردند.

بهره‌کنشی سازمانی از کار ارزان قیمت، منابع طبیعی و زمین، بحران جهان در حال توسعه را شدیدتر کرده‌اند. هیچ همه‌جا را تحت تأثیر قرار داده، به معنای آن است که این تأثیرات نامتوازن‌اند. تاکنون کشورهای BRIC (یعنی برزیل، روسیه، هند و چین) به نظر نسبتاً آسیب ندیده‌اند، در حالی که تأثیر انهدام اقتصادی از آسیا و آفریقا تا اروپا گسترش یافته‌است.

فروپاشی اشکال پیشین همبستگی اجتماعی همراه است با رشد شگرف نابرابری و شکافی عمیق میان کسلی که نظام را اداره می‌کنند یا به‌عنوان کارگران آن حقوق درخوری دارند و بینوایان کارگر، بیکاران، نیمه‌کاران یا ناخوشان. بحران فوق، ثروتمندان جدید بین‌المللی و از لحاظ اخلاقی متفاوتی را به‌صحنه آورده است. در راس فهرست ثروتمندان مجله ساندی تایمز، دو روس الیگارش و یک هندی میلیارد در قرار دارند. زندگی این افراد کاملاً جدا از زندگی مردم عادی و تقریباً برای آنها غیرقابل تصور است، زندگی معمولی که با میل به‌ظاهر توفقه‌ناپذیری برای سود و منفعت تشدید می‌شود.

تفوق نئولیبرالیسم مبتنی بر تهور و سرمایه جهانی بوده است، مبتنی بر اعتماد خاطرش از اینکه اکنون نه‌تنها بر اقتصاد، بلکه بر کل حیات اجتماعی حکومت دارد. در پس یک نظریه لیبرال سیاسی و اقتصادی تجدید سازمان‌شده، مدافعان آن دست به ایجاد نگرش و خرد-عامیانه جدیدی زده‌اند که به جامعه نفوذ کرده است. نیروهای بازار با شروع به الگوبرداری از زندگی نهادهای کرده‌اند و عمیقاً به حیات خصوصی‌مان فشار وارد می‌کنند و همچنین بر گفتمان سیاسی سلطه دارند. نیروهای بازار به فرهنگ عامیانه‌ای شکل داده‌اند که شهرت و موفقیت را می‌ستاید و ارزش‌های سود خصوصی و فردگرایی انحصار طلب را ترویج می‌کند. این نیروها تماماً وفق با تئوری‌زیر برابری طلب را که سنگ بنای دولت رفاه است، با پیامدهای جانکاهی برای گروه‌هایی از دوران نخست‌وزیری تونی بلر، دنباله‌روی از دستاوردهای

قرائتی حداکثری (maximalist) از دین است؛ به این معنا که هر آنچه در دانش امروزین یافت می‌شود در دین نیز از آن سخن به میان آمده و بنابراین می‌تواند اسلامی شود. قرائت حداکثری در دین، اما، دارای مراتب است. پس برخی تنها معتقد به اسلامی‌سازی علوم انسانی‌اند؛ درحالی‌که برخی دیگر از اسلامی کردن تمامی علوم، حتی علوم پایه همانند شیمی و فیزیک، سخن می‌گویند. نظریه همرویی راه سومی بین رویکرد حداکثری و رویکرد حداقلی به دین تلقی می‌شود، و بنابراین، رویکردی بینابین در مساله «علم اسلامی» دارد. بر اساس همرویی فلسفه سیاسی و فقه سیاسی، همان‌گونه که اشاره شد، فلسفه سیاسی هرچند فارغ از وحی است و در روش باید بر عقل تکیه نماید، می‌تواند پیش‌پیش‌فرض‌های دینی داشته باشد. همچنین، در خصوص علوم دیگر لازم است قایل به تفصیل ششوم؛ چراکه مقتضای هر علم، با علم دیگر متفاوت است. برخی علوم هستند که به لحاظ موضوع خود به دین می‌پردازند، مثل فقه و کلام و رجال، که اسلامی‌سازی در خصوص آنها بی‌معناست. علوم طبیعی هم مثل علوم انسانی نیست. در خود علوم انسانی هم باید قایل به تفصیل شد؛ چه‌سا بتوان گفت اقتصاد، فلسفه و سیاست یش از علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی می‌توانند اسلامی شوند. در خود اقتصاد هم، به‌طور مثال، باید تکلیف مکتب اقتصادی را از علم اقتصاد جدا کرد. بدون شک، اسلام مکتب اقتصادی خاص خود را داراست. در فرض اولیه اسلامی‌سازی و بومی‌سازی این فرض نهفته باشد که دانش در گفتمان مسلط، جهان اول، تولید شده و به هنگام کاربرد در جهان حاشیه‌ای باید اسلامی یا بومی شود. اندیشه اسلامی‌سازی می‌تواند با بومی‌سازی در یک جا جمع شود. در ایران اسلامی، اسلامی‌سازی شکل خاص بومی‌سازی تلقی می‌شود. به تعبیر گفتمانی، باید نکته دوم این است که اسلامی‌سازی نوعی غیریت (otherness) نهفته است، به شکلی که هویت ما را به دیگری (other) و هویت دیگری را به هویت ما، پیوند می‌زند. پس، اولین نکته‌ای که در اسلامی‌سازی بومی‌سازی وجود دارد این است که ممکن است به شکلی که علی‌الظاهر، نمی‌توان اسلام سیاسی را بدون اسلام سیاسی از بدون اسلامی‌سازی نمی‌توان تصور کرد، اما ضرورتاً همه معتقدان به اسلامی‌سازی در گفتمان اسلام سیاسی جای نمی‌گیرند. آنچه هست، این است که هر چند اسلامی‌سازی بخشی اندیشهای و معرفتی است. مردمسالاری، روادری، فرهنگ گفت‌وگو و به‌رپیش از سیاسی‌شدن (به معنای منفی‌اش) از پیش‌شرط‌های اسلامی‌سازی محسوب می‌شود. نه همه مخالفان اسلامی‌سازی مخالف با شریعت اسلامند و نه همه شریعت‌مداران موافق «علم اسلامی» علاوه بر اینکه مساله «علم اسلامی» دایر بین وجود و عدم نیست، و همان‌گونه که دیدیم، احتمال تفصیل نیز وجود دارد.

پس «علم اسلامی» با تفاسیل فوق و به شرط تحقق زمینه‌ها و فقدان موانع، منفی نیست، و اقتضای معرفتی و عملی دارد.
● نظریه‌پردازان در دفتر روزنامه موجود است.

۱- نظریه‌پردازان در علوم انسانی، مساله‌ای پراهمیت در فلسفه علم محسوب می‌شود؛ بنابراین فیلسوفان علم باید به جد به این مساله بپردازند. اما در عمل کسلی که قدری علوم انسانی می‌دانند و نمی‌دانند، علوم جدید دست به نظریه‌پردازان در باب اسلامی‌سازی علوم انسانی می‌زنند و در اِسن میان تعداد اندکی می‌توان سراغ گرفت که با احاطه بر علوم اسلامی و آشنایی متعبله با علوم اسلئی، فلسفه علم و به‌طور خاص معرفت‌شناسی به اظهارنظر می‌پردازند.

۲- برای تصاف یک علم به وصف اسلامی ملاک‌هایی را می‌توان پذیرفت: اگر علمی بر اساس روش‌شناسی اسلامی و از منابع معتبر اسلامی اخذ شود، یعنی یقین آوری آن به جهت استناد آن به وحی یا سنت قطعی باشد، بی‌گمان علمی اسلامی است. این تعریف آقای ملکیان از علوم اسلامی درست است: «علوم اسلامی، علوم‌ی هستند که شأن آنها فهم، تبیین و دفاع از کتاب و سنت است یا در زمینه‌ها و فقدان موانع، منفی نیست، و اقتضای معرفتی و عملی دارد.

● پی‌نوشت‌ها در دفتر روزنامه موجود است.

تاجرچسم، به واسطه رهبری بزدا له بلر، فقدان نگرشی مشخص و اندیشه‌هایی جدید، محدود شده بود. خارج از سیاست‌های حزب، جنبش‌های نوین اجتماعی از قبیل گروه‌های طرفدار محیط‌زیست، مخالفان کاهش مخرج و فینست‌ها، به‌نحوی کارآمد به سازمان‌های قدیمی مدافع طبقه کارگر به منظور ایجاد ائتلافی که آنها را تبدیل به نیروهای سیاسی تأثیرگذاری کند، نپیوستند. با این حال، نشانه‌هایی وجود دارد مبنی بر اینکه چگونه چنین توافقی، برای مثال در دوره کوتاه شورای عمومی لوقن (GLC) که لیونیگستون و تجارب رادیکال در حال وقوع در آمریکا لاین، نتیجه‌بخش خواهد شد. در برابر ناآرامی‌ها در خاورمیانه به ما نشان می‌دهد که چه اتفاقی می‌افتد، هنگامی که مطالبات دموکراتیک برآورده نمی‌شوند، در حینی که در اروپا اینرا مقاومت علیه اقدامات ریاضتی، توام شده است با احیای فلسفیم.

هیچ زمانی برای عقب‌نشینی صرف باقی نمانده است. آنچه لازم است حس مجدد حضور در جبهه آینده است، نه فرورفتن در سنگ‌های گذشته لازم است بپذیریم که اشکال پیشین دولت رفاه، تا‌ما کارآمد از آب درآمند. اما باید سرسختانه از اصولی که دولت رفاه بر اساس آنها شکل گرفت، دفاع کنیم- توزیع مجدد، برابری طلی، دوراندیشی جمعی، پاسخگویی دموکراتیک و مشارکت، حق آموزش و بهداشت- و آشکارا نوینی را بیابیم که بتواند در آنها نهادینه شد و ابراز وجود کرد.

همه ما که مخالف روش کنونی هستیم، خواه داخل یا خارج از سیاست‌های حزب، با سایر سازمان‌ها، باید نوآوری داشته باشیم ما باید به ایجاد اختلال در خرد عامیانه کنونی حمله بریم و تئوراتی را به چالش بکشیم که گفتمان سیاسی قرن ۲۱ ما را سازماندهی می‌کنند.

امیدواریم مانیفیست ما، آغازگر گفت‌وگو با نسل جدیدی باشد که به‌واسطه تجارب سیاسی گوناگون شکل گرفته است. اکنون زمان چالش با واقعیت جدید نئولیبرالیسم و ایجاد یک جهش است، نه تن در دادن به آن.

منبع:گار دین

گفتار

اسلامی‌سازی علوم

چیستی، جرایبی و چگونگی



ناصر قربان‌نیا

● اسلامی‌بودن علوم- به چه معناست؟ مراد از اسلامی‌سازی علم چیست؟ اندیشیدن درباره اسلامی‌سازی علوم چه ضرورتی دارد؟ آیا اسلامی‌سازی علوم ممکن است یا مم‌تغ؟ آیا بین اسلامی‌سازی علوم انسانی و علوم طبیعی و نیز بین علوم انسانی توصیفی و تجویزی می‌توان تفاوت قایل شد؟ و سرانجام اگر اسلامی‌سازی علوم نه‌تنها ممکن بلکه یک ضرورت و تکلیف است، چگونه می‌توان آن را محقق ساخت؟ پرسش‌هایی از این‌دست سال‌هاست که یکی از دغدغه‌های مهم پاره‌ای از اندیشمندان بوده و کسلی تلاش کرده‌اند پاسخ این پرسش‌ها را ارائه کنند، اما به نظر می‌رسد هنوز از چون و چرا درباره امکان علمی تولید علوم انسانی اسلامی گذر نکرده و شرایط تحقق آن را فراهم ن‌ساخته‌ایم. بنابراین، به جهت اهمیت فوق‌العاده‌ای که این بحث دارد نباید آن را مغفول نهاد. تمای علوم دینی به معنای اسلام و علم اسلامی به معنای الخاص ضرورتاً نیازمند این پیش‌فرض نیست که علوم انسانی در روزگار ما در وضع بحرانی به سر می‌برند. حتی اگر علوم انسانی را مبتلا به بحران ندانیم، می‌توانیم اندیشه تولید علم دینی را در سر بیروزانیم. اگر دستاوردهای علم مدرن انسان را خشنود نمی‌کند، فهم علم جدید از هستی، نه‌تنها آسایش و آرامش را برای انسان به ارمان نمی‌آورد، بلکه تنهایی، افسردگی و نیاز کاذب را در او افزایش می‌دهد؛ و اگر حتی علم جدید نتواند محیط‌زیست انسان و سلامت جسمی او را از آلودگی و ویرانی محفوظ بدارد، باید برای نجات انسان یا دست‌کم سعادت به علم جدید دست به دامن معارف بلند وحیانی شد. مقدم بر اینها، به‌عنوان معتقد به دین- و آموزه‌های وحیانی و روایی حتی اگر احتمال دهم صاحب وحی و اولیای دین از طریق قرآن و روایات در مقام بیان حقایق عقلی، تجربی و تاریخی که در علوم کشف می‌شود بوده‌اند، باید نخست با اثبات آن درصدمد کشف آن حقایق برآیم. نگارنده نا‌فغان به اینکه در این حوزه تنها دغدغه‌هایی دارد و نه تخصص و نظر صائب، نکاتی را یادآور می‌شود:

۱- نظریه‌پردازان در علوم انسانی، مساله‌ای پراهمیت در فلسفه علم محسوب می‌شود؛ بنابراین فیلسوفان علم باید به جد به این مساله بپردازند. اما در عمل کسلی که قدری علوم انسانی می‌دانند و نمی‌دانند، علوم جدید دست به نظریه‌پردازان در باب اسلامی‌سازی علوم انسانی می‌زنند و در اِسن میان تعداد اندکی می‌توان سراغ گرفت که با احاطه بر علوم اسلامی و آشنایی متعبله با علوم اسلئی، فلسفه علم و به‌طور خاص معرفت‌شناسی به اظهارنظر می‌پردازند.

۲- برای تصاف یک علم به وصف اسلامی ملاک‌هایی را می‌توان پذیرفت: اگر علمی بر اساس روش‌شناسی اسلامی و از منابع معتبر اسلامی اخذ شود، یعنی یقین آوری آن به جهت استناد آن به وحی یا سنت قطعی باشد، بی‌گمان علمی اسلامی است. این تعریف آقای ملکیان از علوم اسلامی درست است: «علوم اسلامی، علوم‌ی هستند که شأن آنها فهم، تبیین و دفاع از کتاب و سنت است یا در زمینه‌ها و فقدان موانع، منفی نیست، و اقتضای معرفتی و عملی دارد.
● نظریه‌پردازان در دفتر روزنامه موجود است.

۳- نظریه‌پردازان در اسلامی‌سازی علوم، به چه گونه مزبور که ذاتا اسلامی‌اند باز نمی‌گردند، چه آنکه گرچه از جهاتی به این علوم ایبراد وارد می‌کنند و عقا‌رد علم علویون برخی از آنها تردید علمی می‌شود که بر فلسفه علم تحلیلی پی‌زیستی مبتنی است، اما در اسلامی‌بودن آنها تردید نمی‌شود. سخن از اسلامی‌سازی علوم گاه به‌طور مطلق اعم از علوم انسانی و علوم طبیعی است و گاه از علوم انسانی مدرن اعم از توصیفی و تجویزی آن. در اسلامی‌سازی این علوم طبعاً تغییر جهان‌بینی و استفاده از وحی و سنت در تولید علم ملاک است.

۴- دایره ادله در علوم اسلامی و متدولوژی آن گسترده است. روشن است که برای محکم‌کردن پایه‌ها باید از راه منطق و استدلال و برهان عقلی رفت. شناخت انسان بر اسل دین، تفاوت‌های جدی با انسان‌شناسی مدرن دارد. انسان‌شناسی نیازمند روش‌های غیر از روش تجربی و حسنی هستیم. عقل یک منبع معرفت است، شهود عرفانی را هم ممکن است منبع بدانیم، بی‌گمان وحی منبع مهم معرف انسان است. نه‌تنها در انسان‌شناسی، که در هستی‌شناسی و در مرتبه بعد در شناخت ارزش‌ها باید به روش‌های که در شناخت معارف اسلامی به کار می‌رود، توجه نمود. ۵- فرآیند اسلامی‌سازی، فرآیندی است بسیار دشوار و پیچیده و نیازمند دقت و احتیاط. سطحی‌نگری و سنت‌اندیشی می‌تواند آسیب‌های جدی بیافزیند. اگر این مسیر به نحو کلاما علمی و آکادمیک، و نه ایدئولوژیک و نه از روی تعصب و نه به‌عنوان کار سیاسی به دور از افراط و تفریط طی شود، می‌تواند دارای برکاتی باشد.